

فصل نامه علمی پژوهشنامه تاریخ اسلام
سال چهاردهم، شماره پنجاه و سوم، بهار ۱۴۰۳
مقاله پژوهشی، صفحات ۵۲-۲۷

چرایی و اگرایی امام سجاد علیه السلام از قیام توابین

سعید حلاجی مفرد^۱

علی الهامی^۲

چکیده

توابین، از قیام‌های شیعی بود که به هدف خون‌خواهی سید الشهداء و احقاق حق اهل بیت انجام گرفت. امام سجاد علیه السلام سخنی در تأیید یا رد آن قیام نگفته است. بررسی نگرش حضرت به این قیام در شناخت مکتب تشیع مهم است. تفکیک سه مقوله همراهی، تأیید و رضایت در شناخت موضع حضرت در این باره ضروری است. این مقاله با واکاوی دو فرضیه رضایت و عدم رضایت حضرت (با فرض مخالفت با اصل قیام یا عدم شایستگی توابین) به دنبال پاسخ به این سؤال است که چرا ایشان سخنی در تأیید یا رد این قیام ابراز نداشته‌اند؟ پژوهش حاضر با استفاده از منابع معتبر تاریخی و روش توصیفی-تحلیلی به بررسی اهداف، رهبران، نیروی انسانی و راهبرد نظامی قیام توابین پرداخته است. در این راستا با واکاوی سیره و کلام امام حول محورهای جهاد، تقیه و رویکردهای سیاسی و دینی حضرت، عوامل محتمل در اتخاذ رویه سکوت توسط حضرت را مورد بررسی قرار داده و تقویت روحیه سیاسی شیعیان و نیز تغییر اولویت خط امامت از رهبری سیاسی به «مرجعیت دینی» را مهم‌ترین عامل اتخاذ رویه سکوت در قبال قیام‌های شیعی می‌داند.

کلیدواژه‌ها: امام سجاد علیه السلام، توابین، مشروعیت، جهاد، تقیه، مرجعیت دینی.

۱. دکتری تاریخ و تمدن اسلامی دانشگاه معارف اسلامی قم، قم، ایران (نویسنده مسئول).

s_hallaji63@yahoo.com

۲. استادیار تاریخ و تمدن اسلامی دانشگاه علوم پزشکی تهران، تهران، ایران. aelhami867@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۰۳/۰۵/۲۰

تاریخ دریافت: ۰۳/۰۲/۲۵

The Reasons for Imam Sajjad's (AS) Divergence from the Tawwabin Uprising

Saeed Hallaji Mofrad¹

Ali Elhami²

Abstract

The Tawwabin movement was a shī'a uprising aimed at avenging the blood of Imam Ḥusayn (AS) and restoring the rights of the Ahl al-Bayt. Imam Sajjad (AS) neither explicitly supported nor opposed this uprising. Understanding the Imam's perspective on this event is important for comprehending the Shi'a doctrine. It is necessary to distinguish between three concepts when analyzing the Imam's stance: accompaniment, approval, and satisfaction. This article explores two hypotheses regarding the Imam's satisfaction or dissatisfaction with the uprising (whether due to opposition to the uprising's principle or the Tawwabin's inadequacy) to answer the question: why did Imam Sajjad (AS) neither support nor reject this movement? Using credible historical sources and a descriptive-analytical method, this study examines the objectives, leaders, manpower, and military strategies of the Tawwabin uprising. It analyzes Imam Sajjad's conduct and words on topics such as jihad, taqiyya, and his political and religious approaches. The study concludes that the main reasons for the Imam's silence were the need to strengthen the political morale of the Shi'a and the shift in the Imamate's priorities from political leadership to "religious authority."

Keywords: Imam Sajjad (AS), Tawwabin, legitimacy, jihad, taqiyya, religious authority.

1. Ph.D. in Islamic History and Civilization, University of Islamic Sciences, Qom, Iran (Corresponding Author). s_hallaji63@yahoo.com

2. Assistant Professor, Department of Islamic History and Civilization, Tehran University of Medical Sciences, Tehran, Iran. aelhami867@yahoo.com

درآمد

به باور شیعیان اثنی عشری، قول، فعل و تقریر معصومان، ضابطه صحت سنجی و اعتبار هر گونه رفتار فردی یا جمعی است. یعنی هر شخص و گروهی که در عصر حضور و یا اعصار بعدی آن، اقدام و عملکردی را سامان داده باشد، صرفاً با معیار همسویی و تأیید تصریحی یا ضمنی اهل بیت می توان آن را مشروع و قابل قبول انگاشت. این موضوع در حرکت های اجتماعی، سیاسی و نظامی که با همراهی افشار مختلف جامعه شکل می گیرد، از اهمیت دو چندان برخوردار است.

اولین پرچم قیام خون خواهی و اقامه حقوق اهل بیت را بعد از جریان عاشورا گروه توأبیین در سال ۶۵ برافراشتند. فارغ از کم و کیف این قیام و ابعاد مختلف آن، نکته مهم در نگاه پیروان مکتب اهل بیت این است که هیچ نامی از شخص امام سجاد (علیه السلام) در جریان این قیام در تاریخ ثبت نشده و هیچ سخنی از آن حضرت (و حتی امامان بعدی) در تأیید یا رد قیام کنندگان به ما نرسیده و بر پایه منابع موجود ظاهراً ایشان، موضعی خنثی در این باره داشته اند. از این رو قضاوت یقینی در مورد رویکرد ایشان به این قیام مشکل به نظر می رسد. این پژوهش با بررسی عوامل و زمینه های این رویکرد، به دنبال پاسخ به این سؤال است که چه موانعی باعث شد امام با وجود انگیزه ای که در انتقام گرفتن از خون پدر داشتند، موضوع قیام توأبیین را مسکوت بگذارند؟ در این بین، چند فرضیه مطرح است: یکی مخالفت حضرت با اصل قیام - به طور عام - و قیام توأبیین - به طور خاص - که حاکی از عدم رضایت ایشان از قیام فوق در آن بازه زمانی است. در مقابل، فرضیه رضایت حضرت و سکوت مقطعی متکی بر تقیه برای حفظ سلسله امامت قابل بررسی است. نتایج این پژوهش در سه حوزه تاریخی، کلامی و فقهی حائز اهمیت است: به فهم بهتر سیره امام زین العابدین (علیه السلام) و اوضاع خاص عصر ایشان یاری می رساند؛ شناخت بهتر دیدگاه سیاسی شیعه برگرفته از مکتب اهل بیت را به دنبال دارد و در نهایت به تشخیص معیارهای تجویز فقهی قیام به عنوان یکی از مصادیق بارز نهی از منکر و جهاد کمک می کند.

پیشینه پژوهش

اهمیت مسئله فوق، پژوهشگران را برآن داشته که به‌رغم خلأ گزارش‌های صریح، درباره آن اظهار نظر کنند. در میان آثاری که بر محور قیام توابعین نگاشته شده‌اند، السویج (۲۰۲۰) به عدم موضع‌گیری صریح امام اشاره می‌کند و با نشان دادن ثمرات مثبت قیام توابعین در مبارزه سیاسی علیه امویان، سعی دارد حرکت ایشان را موافق با مکتب اهل بیت نشان دهد. چنارانی (۱۳۸۳ش) نیز ضمن نگاه اعتقادی و نقش برنامه الهی در این تصمیم، در تحلیل تاریخی خود، با نقل ادله‌ای از منابع پیشین، تقیه را مانع تصریح حضرت به تصدیق توابعین ذکر کرده است. پژوهش‌هایی که بر محور سیره امام زین‌العابدین علیه السلام تدوین شده‌اند مانند خاتمی (۱۳۸۰ش)، حسینی جلالی (۱۴۱۸) و رنجبر (۱۳۸۰-۱۳۸۱ش) نیز به تحلیل تاریخی این موضوع پرداخته و با استناد به اهداف مخلصانه و پیامدهای مثبت قیام مثل زمینه‌سازی قیام‌های بعدی شیعیان علیه حاکمیت نامشروع اموی سعی کرده‌اند این نهضت را مورد رضایت امام بدانند و «تقیه» را مهم‌ترین عامل اتخاذ راهبرد سکوت سیاسی امام در این زمان برشمارند. با این وجود به‌نظر، این مسئله، باید به‌دور از پیش‌داوری ناشی از تعلقات شیعی و با بررسی و تحلیل همه ابعاد ماجرا و ارکان و مؤلفه‌های قیام و مواضع دیگر امام، خصوصاً با مواجهه و بررسی منطقی و علمی فرضیه عدم‌رضایت با تحلیل اسناد و شواهد معتبر، مورد نقد و ارزیابی تاریخی قرار گیرد.

قیام توابعین

جنبش توابعین در سال ۶۵ پس از عاشورا (سال ۶۱) و مرگ یزید (سال ۶۴)، در مقابل لشکر حصین بن نمیر و با شعار یالثارات الحسین شکل گرفت و در نهایت با شکست نظامی مواجه شد (طبری، ۵/۵۸۴). قیامی که با رهبران شیعه خود و نیز اهدافی که دنبال می‌کرد، چهره‌ای شیعی به خود گرفت.

مقدمات نهضت، از همان سال ۶۱ در کوفه و منزل سلیمان بن صرد شکل گرفت و در سال ۶۴ با مرگ یزید و اخراج امویان از کوفه، ظهور عملیاتی پیدا کرد. توابعین با استفاده از این موقعیت، لشکری ۴۰۰۰ نفری را در ربیع‌الثانی سال ۶۵ به اردوگاه نخیله

آورده و پس از تجدید عهد و عزاداری در جوار بارگاه سیدالشهداء راهی شام شدند و در عین‌الورده با سپاه سی‌هزارنفری شام نبردی سه روزه داشتند. رهبران توأین، یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند؛ جز رفاعه‌بن‌شداد که دستور عقب‌نشینی باقیمانده سپاه را صادر کرد (یعقوبی، ۱۹۹/۲؛ مسعودی، مروج‌الذهب، ۹۸/۲-۹۹؛ ابن‌اثیر، ۶۲۷/۲-۶۴۵).

توآیین و باور به امامت امام سجاد علیه‌السلام

تشخیص امام‌عصر، یکی از چالش‌هایی بود که در ابتدای تاریخ امامت باعث اختلاف پیروان مکتب تشیع شد. گویا اولین انحراف شیعیان در تشخیص امام، بعد از واقعه عاشورا و رهبری ظاهری محمدبن‌حنفیه، تنها فرزند ذکور باقی‌مانده از امیرالمؤمنین رخ داد. هیچ سند قطعی دال بر پیروی شیعیان از امامت زین‌العابدین علیه‌السلام در سال‌های ابتدایی امامتشان وجود ندارد، هرچند سندی قطعی بر رهبری سیاسی محمدبن‌حنفیه قبل از قیام مختار نیز در دست نیست. برخی شواهد نشان می‌دهد مختار با ادعای امامت و مهدویت ابن‌حنفیه (طبری، ۱۶/۶) قیام کرد و عده‌ای از کوفیان با استناد به تجویز پسر وصی خدا به او پیوستند (یعقوبی، ۲۵۹/۲). هرچند نمی‌توان همه یاران مختار و محمد را منحرف از خط امامت دانست و حتی احتمال هماهنگی این دو با امام برای رفع سوءظن و تعدی امویان به حضرت نیز وجود دارد (بانشی، ۳۱۳-۳۴۱). با توجه به دخالت‌داشتن مسئله مصداق امام نزد توآیین در چرایی عدم حمایت حضرت از ایشان، بررسی باور توآیین در این باب، بسیار مهم است. چه‌آنکه اگر توآیین را پیرو شخصی غیر از علی‌بن‌حسین علیه‌السلام بدانیم همین امر می‌تواند دلیل عدم حمایت حضرت از ایشان باشد. چنان‌که امام صادق علیه‌السلام نیز در تأیید قیام زید، ایشان را دعوت‌کننده به خط راستین امامت معرفی کردند (تستری، ۵۶۶/۴).

توآیین بدون تصریح به مصداق امام، در گفته‌هایشان ابراز می‌داشتند در صورت پیروزی، حکومت را به اهل بیت پیامبر بازمی‌گردانند (طبری، ۵۶۱/۵). با این وجود، برخی با استناد به پاره‌ای از شواهد تاریخی توآیین را قائل به امامت علی‌بن‌حسین علیه‌السلام

دانسته‌اند (محمدجعفری، ۲۶۸-۲۷۰)؛ اگرچه در منابع، رابطه‌ای بین امام و آنها ثبت نشده‌است (شریفی، ۱۷۱).

برخی محققان در استدلال بر باور توابین به امامت زین العابدین علیه السلام گفته‌اند: شیعیان در مسئله امامت قائل به نص هستند و امامان را از نسل فاطمه‌امی دانند. آنها با استناد به سخنان عبدالله مری در دعوت توابین «الم تروا ویبلغکم ما اجترم الی ابن بنت نبیکم!... وابن بنت رسول رب العالمین» (طبری، ۵/۵۶۰)، نتیجه گرفته‌اند که توابین، در مسئله امامت، تأکید بیشتری بر روی رابطه خونی حسین علیه السلام به پیامبر دارند تا فرزندی علی علیه السلام (محمدجعفری، ۲۶۶)؛ لذا ابن حنفیه نمی‌توانست امام توابین باشد. به نظر، این دلیل برای اثبات مدعا کافی نیست؛ زیرا باور بیشتر شیعیان نسبت به مسئله امامت (از نسل فاطمه علیه السلام) در زمان امام صادق علیه السلام تثبیت شد. چنان‌که این باور می‌بایست مانع گرایش عده‌ای از شیعیان (مثل ابو خالد کابلی یا عامر بن واثله و دیگران) به امامت محمد بن حنفیه در جریان قیام مختار می‌شد که ظاهراً نشد. دلیل دیگرشان این است که خود ابن حنفیه پیروانش را به امام زین العابدین علیه السلام ارجاع می‌داد. نقل ابو خالد کابلی تنها سند اتخاذ این رویه است (طبرسی، فضل، ۱/۴۸۶)؛ در حالی‌که اگر صحت استناد این ماجرا را بپذیریم اولاً تاریخ وقوع آن مشخص نیست و چه بسا بعد از قیام مختار باشد؛ چنان‌چه همین اخبار ارجاع ابو خالد، به انحراف شخص محمد بن حنفیه از خط راستین امامت گواهی می‌دهد (مسعودی، اثبات الوصیه، ۱۷۲-۱۷۳؛ طبرسی، همان). ثانیاً این ارجاع اگر قبل از قیام توابین هم باشد، عمومی نبوده و محدود به افراد خاصی می‌شد زیرا در غیر این صورت خبرهای بیشتری از آن در تاریخ ثبت می‌شد.

به نظر نگارنده مهم‌ترین شاهد بر تشخیص درست امام توسط توابین، نادیده گرفتن اجازه ابن حنفیه -تنهاگزینه مطرح آن روز بنی‌هاشم- به مختار است. با اینکه مطرح شدن نام محمد بن علی توسط مختار در این زمان نشان از عدم شدت تقیه وی داشت، توابین در هیچ‌یک از جلسات خود اسمی از او نبرده و پس از ادعای مختار در نمایندگی از طرف وی، بیشتر توابین به او نپیوستند؛ این مسئله نشان از بی‌اعتنایی ایشان به اجازه ابن حنفیه دارد و رد گزینه رقیب، شاهدی بر اثبات اعتقادشان به امامت امام سجاد علیه السلام

خواهد بود. البته فرضیه امام منتظر و قائم - که با ادعای مهدویت مختار برای ابن حنفیه در آن زمان رایج شده بود - نیز می‌تواند به‌عنوان گزینه احتمالی سوم مطرح باشد؛ اما از آنجا که توابین در هیچ‌یک از صحبت‌های خود به القاب مهدی، قائم، منتظر و... درباره امام خود اشاره نکرده‌اند، این فرضیه نیز کمرنگ جلوه می‌کند.

از طرف دیگر بعید به نظر می‌رسد توابین مصداق امام را برای خود روشن نکرده باشند. اولاً امامت از اصول باورهای شیعی است و باتوجه به اهمیت موضوع و روایت مشهور پیامبر در میان فریقین که: «من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیه» (ابن بابویه، کمال‌الدین، ۴۰۹/۲؛ قندوزی، ۴۵۶/۳)، فرض عدم تعیین مصداق امام زمان توسط توابین منطقی به نظر نمی‌رسد. شتاب‌زدگی و پریشانی شیعیان پس از عاشورا نیز نمی‌تواند توجیهی بر این اهمال‌کاری باشد چرا که قیامشان از آغاز تا انجام، حدود چهار سال به طول انجامید. بنابراین خالی ماندن گزارش‌های تاریخی از این موضوع، نشان از تقیه این گروه در تصریح به نام امامشان دارد که با توجه به تجربه تلخ عاشورای ۶۱، طبیعی به نظر می‌رسد.

سؤال دیگر این است که آیا توابین با توجه به باورشان به امامت زین‌العابدین (علیه السلام) ضرورتی برای استفتا از امام برای قیامشان می‌دیدند؟ هرچند باور تشیع به وجوب پیروی فقهی از امام حاضر، این ادعا را تقویت می‌کند؛ اما باید در نظر داشت که این مسئله در زمان امامین صادقین (علیه السلام) و تثبیت مکتب جعفری رواج پیدا کرده؛ تا جایی که برخی گفته‌اند شیعیان تا قبل از امام باقر (علیه السلام) احکامشان را از علمای فقه و حدیث زمان خود برداشت می‌کردند (کاظمی، ۶۷؛ حسینی‌عاملی، ۸۴/۱)؛ لذا بعید نیست توابین با «اجتهاد خود» حکم جواز قیام علیه امویان را استنباط کرده باشند؛ چنان‌که برخی محققان نیز به این مسئله تصریح کرده‌اند (السویج، ۳۵۳). از این‌رو مسئله اجازه امام در هیچ‌کدام از سخنان ایشان ثبت نشده است. بنابراین، شناخت مصداق امام لزوماً به معنای اذن گرفتن از ایشان برای قیام نیست.

عوامل عدم تأیید و همراهی امام سجاد علیه السلام با قیام توابین

حال با فرض ثبوت امامت امام سجاد علیه السلام برای توابین باید دید چه عواملی باعث شد حضرت این قیام را با زبان و عمل خود تأیید و همراهی نکنند. فرضیه‌های پاسخ‌دهنده به این سؤال در دو نگاه مطرح می‌شود:

الف) نگاه اعتقادی

در این نگاه، عدم همراهی امام با قیام توابین را می‌توان به اطاعت ایشان از اوامر الهی به اقتضای علم لدنی‌شان نسبت داد. مطابق روایات، ائمه هیچ کاری را جز به فرمان خدا انجام نمی‌دهند (کلینی، ۲۷۹). همچنین امام از آینده آگاه است و می‌توانست به‌رغم اهداف مقدس قیام‌کنندگان و سازمان‌دهی چهار ساله‌شان، شکست توابین را پیش‌بینی کند. در این صورت تصریح به حمایت ایشان می‌توانست سلسله امامت را به خطر بیندازد (نک. چنارانی، ۲۹-۳۰). روایات متعددی از امام، بر آگاهی ایشان از علم غیب تأکید دارند، مانند این که امام سجاد علیه السلام فرمود: «علم به مرگ و میرها و بلاها و فصل الخطاب نزد ماست» (صفار، ۲۶۶). در جای دیگر می‌فرماید: امامان به آنچه انبیا و رسل علم داشتند عالم‌اند (همان، ۲۴۲). همچنین، ایشان قیام فرزندشان زید و اعدام او را پیش‌بینی و بر آن گریه کرد (ثقفی، ۸۶۱/۲؛ ابن طاووس، عبدالکریم، ۱۱۵). روایات دیگری نیز در آگاهی امامان به علم غیب از حضرت در برخی منابع ذکر شده‌است (دشتی، ۵۰۸-۵۱۱). روایاتی نیز دال بر برنامه قبلی الهی بر نوع رفتار معصومان وجود دارد. برای نمونه، امام سجاد علیه السلام فرمود: زره پیامبر -تنها- بر تن علی، حسین و مهدی: خواهد رفت (بحرانی، ۴۰۷/۴). همچنین سکوت و کناره‌گیری ظاهری ایشان از سیاست، به‌دستور کتبی رسول خدا نسبت داده شده‌است که «اطرق و اصمت: چشم از خلق بپوش و ساکت باش» (نعمانی، ۵۲-۵۳). بنابراین رویه سکوت امام، از منظر اعتقادی، فارغ از هر گونه اقتضائات تاریخی و تحلیل شرایط عصری، می‌تواند منتسب به تعبد از برنامه الهی باشد.

ب) نگاه تاریخی و روایی

چه بسا «برداشت سکوت امام در قبال قیام توابین»، ناشی از «عدم ثبت کامل تاریخ» باشد. به هر حال اتخاذ این رویه با توجه به ناچاری تحقیق تاریخی از اعتماد به گزارش‌های ثبت شده، بسیار محتمل است. سکوت حضرت، در نگاه تاریخی باید با توجه به سیره و کلام ایشان و شرایط سیاسی عصر مورد ارزیابی قرار گیرد. در این میان، سه فرضیه مهم مطرح است: یکی مخالفت امام با قیام علیه حاکم جور در آن شرایط؛ دوم، عدم شایستگی توابین برای قیام و سوم، رضایت و تقیه. اینک این سه فرضیه بررسی می‌شود.

فرضیه اول: عدم رضایت امام نسبت به هر گونه قیام مسلحانه در آن زمان

امام سجاد علیه السلام البته پس از دوره اسارت، با وجود انگیزه کافی برای انتقام از امویان، در هیچ‌یک از قیام‌های زمان خود شرکت نکرد و آنها را همراهی و تأیید ضمنی نکرد. اگرچه عدم تأیید لزوماً به معنی نظر منفی و مخالفت نیست و ممکن است موقت و از روی تقیه باشد. در صورت تداوم سکوت امام شیعی در قبال این گونه قیام‌ها مقتضی است تا مسئله رضایت یا مخالفت ایشان با دقت بیشتری مورد بررسی قرار گیرد. لازم به ذکر است در پژوهش‌های تاریخی و دینی، رضایت امام را نمی‌توان صرفاً به امری قلبی و غیرقابل سنجش تقلیل داد؛ به عبارت دیگر هر چند جای خالی «تصریح» حضرت بر رضایتشان خالی است؛ اما شواهد و ادله موجود از تاریخ، کلام و سیره ایشان، می‌تواند بستر «تحلیل» مناسب را فراهم و گره از معمای حل نشده این سکوت باز کند. بنابراین، رضایت در این زمینه نه صرفاً امری قلبی، بلکه مفهومی قابل تحلیل و استنباط تاریخی است.

در ترجیح فرضیه اول، ابن سعد (۱۶۷/۵) با ترسیم چهره‌ای غیرسیاسی از امام نوشته است که حضرت همواره از جنگ نهی می‌کردند. وی به این روایت تمسک کرده که گروهی از خراسانیان... از ستم حاکمان شکایت کردند. حضرت آنان را با استناد به گفته مسیح علیه السلام در قرآن به شکیبایی فرمان داد: «إِنْ تَعَذَّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (مائده/۱۱۸؛ ابن سعد، ۱۶۷/۵). روایت فوق، مدعای نویسنده

طبقات را اثبات نمی‌کند؛ زیرا حتی اگر از خبر واحد بودن و عدم نقل در منابع شیعی بگذریم، حضرت در پاسخ به مورد خاصی حکم صادر کرد و تعمیم آن نسبت به هر قیامی نیازمند دلیل است؛ خصوصاً که تحریم جهاد و تمکین بی‌قید و شرط در برابر ظلم، مخالف عقل، شرع و سیره امامان شیعه است؛ چنان‌که از سیره امام حسین (علیه السلام) و سخن ایشان: «انی لا أرى الموت الا السعاده و لا الحياه مع الظالمين الا برما» (ابن شعبه حرانی، ۲۴۵) برمی‌آید. امری که امام سجاد (علیه السلام) نیز با تبلیغ جریان عاشورا و زنده نگه داشتن یاد پدر و روحیه عاشورایی بر آن تأکید داشتند. هر چند هر قیامی دارای عواقب منفی نیز هست و حضرت، طبق اقتضای عقل و مصلحت در مواردی بر مذمت جنگ از سوی حاکمان (شوشتری، ۱۱۸/۲۸) و قبح برانگیختن خشم حاکم از سوی مردم (ابن بابویه، من لایحضره، ۶۲۰/۲؛ همو، النخصال، ۵۶۷/۲) تأکید کرده بود. با این همه نمی‌تواند ادعای کلیت مخالفت حضرت با هر نوع قیامی را اثبات کند.

روایت دیگری از حضرت نیز قیام‌های پیش از ظهور مهدی (علیه السلام) را زیر سؤال می‌برد: «وَاللّٰهُ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ مِّنَّا قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ إِلَّا كَانَ مِثْلَهُ كَمَثَلِ فَرَخٍ طَارَ مِنْ وَكْرِهِ قَبْلَ أَنْ يَسْتَوِيَ جَنَاحَاهُ فَأَخَذَهُ الصَّبِيَانُ فَعَبَثُوا بِهِ» (کلینی، ۲۶۵/۸؛ مغربی، ۳۵۷/۳). این روایت نیز در عین مرفوعه بودن نفی مشروعیت نمی‌کند و تنها آن را نافرجام توصیف کرده است. ثانیاً ضمیر «منا» در روایت می‌تواند به اهل بیت بازگردد که دلیل خوبی بر عدم دخالت امامان در قیام‌های شیعیان است. اصولاً معرفی امام منتظر در قالب احیای اندیشه مهدویت پس از عاشورا و از زمان امام سجاد (علیه السلام) بیشتر جلوه می‌کند (نک. دشتی، ۱۵۶/۱، ۲۰۰، ۷۴۳-۷۳۲). تقویت این تفکر و موکول کردن حکومت معصومین به زمان ظهور^۱ می‌تواند از یک‌نظر، به جهت مهار احساسات شیعیان در برابر دشمنان و نیز تشویق آنها به آمادگی بیشتر برای یاری منتقم باشد، نه نهی از هرگونه قیامی؛ به‌ویژه وقتی می‌بینیم امامان در خصوص قیام‌های شیعیان موضع صریحی نگرفته‌اند.

۱. «الی ان يقوم قائمنا فیما لها قسطا و عدلا...» (خزاز، ۲۳۷)؛ «علی یدی رجل منا وهو مهدی هذه الأمه...» (حسینی استرآبادی، ۳۶۵).



بعضی سخنان امام شاید این شائبه را ایجاد کند که حضرت جز دست خدا اندیشه‌ای در باز ستاندن حق اهل بیت به دست خود نداشته، آنجا که فرمود: این مصائب را به حساب خدا می‌گذاریم چرا که شکست‌ناپذیر و صاحب انتقام است (ابن طاووس، *اللهوف*، ۲۰۲)؛ در حالی که حتی اگر تأخر منبع و خبر واحد بودن حدیث را عامل تردید ندانیم؛ کلام حضرت، همان‌طور که از صدر آن پیداست، مربوط به همان سال ۶۱ و بازگشت اسرا به مدینه است. عصری که یزید قدرت سرکوب هر قیامی را داشت و بنی‌هاشم در اوج بی‌یاوری بودند؛ دیگر اینکه درخواست بازستاندن حق اهل بیت از خدا نه تنها منافاتی با تلاش شخصی شیعیان ندارد بلکه تلاش عملی در این راه را تأیید می‌کند.

مجموعه این روایات نهایتاً می‌تواند واکنش‌های فوری و حساب‌نشده شیعیان را زیر سؤال ببرد؛ اما در صورت فراهم بودن شرایط، حضرت، منعی برای قیام‌های شیعیان نمی‌دید. حضرت با وجود گستردگی قیام‌های شیعیان در قالب دو قیام توأین و مختار که با فاصله یک سال انجام و پیامدهای آشکاری در جامعه داشت، ردی بر این قیام‌ها وارد نکردند؛ به عبارت دیگر سکوت امام بیشتر حاکی از رضایت‌شان بود نه مخالفت.

فرضیه دوم: عدم شایستگی توأین برای قیام

شاید نزدیک‌ترین فرضیه در توجیه عدم حمایت و تأیید امام سجاد علیه السلام از قیام توأین، فاصله خط‌مشی آنان از چارچوب مدنظر امام بود. این مهم در بررسی مشخصه‌های این نهضت یعنی اهداف، رهبران، نیروی انسانی، تشکیلات و زمان قیام قابل بررسی است.

۱. اهداف قیام

شناخت اهداف از اصلی‌ترین شاخصه‌های تشخیص مشروعیت قیام است. در قیام توأین، جنبه‌های معنوی و مذهبی جای اهداف مادی را گرفته بود. با مطالعه روند تاریخی قیام می‌توان چند هدف را استخراج کرد: ۱- اجرای شریعت الهی با انتقام خون سیدالشهداء و قصاص قاتلین ایشان به عنوان مهم‌ترین هدف (ابن‌اعثم، ۲۲۲/۶؛ بلاذری،

۳۶۴/۶) باعث شد تا شعار قیام خود را یا لثارات الحسین انتخاب کنند (طبری، ۵/۵۸۴)؛
۲- آنان به دنبال جبران گناهان گذشته با جهاد و شهادت بودند (مسعودی، ۳/۹۳؛
طبری، ۵/۵۵۳-۵۵۴؛ ابن اثیر، ۴/۱۵۹-۱۶۱)؛ ۳- هدف تبلیغی آنان تبیین حقانیت اهل-
بیت، مظلومیت امام حسین (علیه السلام) و رسوایی ظلم امویان بود؛ ۴- هدف سیاسی آنان خلع
امویان از قدرت و انتقال آن به اهل بیت بود (طبری، ۵/۵۵۸-۵۶۰؛ ابن اثیر، ۴/۱۶۲؛
ابن اعثم، ۶/۲۲۲)؛ ۵- و هدف غایی آنان پیروی از قرآن و سنت بود (طبری، ۵/۵۶۰).
اهداف ذکر شده ماهیت شیعی-مذهبی قیام را نشان می‌دهد و از این حیث می‌تواند
مورد رضایت امام باشد (مدرسی، ۷۱).

در بررسی صلاحیت قیام، علاوه بر اهداف، تأمل در «نتیجه» نیز قابل توجه است.
هرچند توابع در رسیدن به اهداف سیاسی عزل امویان و بازگرداندن حق اهل بیت و
هدف دینی قصاص قاتلین سیدالشهداء ناکام ماندند؛ ولی به برخی از اهداف دینی (توبه
و شهادت در راه انتقام) و تبلیغی (تبیین حقانیت اهل بیت و رسوایی ظلم امویان)
قیامشان رسیدند (السویج، ۱۸۷-۱۸۸). مهم ترین ثمره این قیام فراهم آوردن محیطی
امن تر برای اهل بیت بود که نتیجه طبیعی ترس ایجاد شده در دل امویان بود. ابن سعد
(خامسه/۵۱۱) بلافاصله بعد از گزارش قیام توابع، به نامه عبدالملک به حجاج اشاره
می‌کند که به علت عواقب سخت تعدی به بنی هاشم او را از ریختن خون ایشان منع
کرد. ثمره مذهبی قیام توابع، پررنگ کردن هویت شیعی در جامعه اسلامی بود که نقش
مهمی در یاری مختار و قصاص قاتلین سیدالشهداء داشت. همچنین بیدار کردن وجدان
عمومی جامعه و زمینه سازی قیام های بعدی علیه امویان ثمره سیاسی این قیام بود. از
این رو بعضی توابع را در انجام اهدافشان موفق دانسته و گفته اند: «شکست نظامی
توابع الزاماً به معنی شکست سیاسی آنها نیست و شاید مبالغه آمیز نباشد که توابع را
جنبش پیروز سیاسی بشماریم؛ ... تا جایی که کوفه آوردگاه قیام دائمی شیعیان علیه رژیم
اموی شد» (بیضون، ۶۶).

یکی از محققان با تفکیک جنبش به دو نوع سیاسیون و روحانیون (فقها)، برانگیختن
روحیه ایثار و جهاد در میان امت را ثمره دومی دانسته و بیدار کردن وجدان جامعه و

تحریکشان به انقلاب علیه طاغوت امویان را هدف اصلی توابعین معرفی می‌کند و می‌نویسد: «اگر سلیمان سکوت می‌کرد انقلاب مختار و بعد زید، یحیی، ابومسلم و سقوط دولت اموی به ثمر نمی‌رسید» (مدرسی، ۶۸، ۷۲). بنابراین تحلیل نتیجه جنبش‌های نوع دوم، به‌صورت کوتاه‌مدت و ظاهربینانه، رویه‌ای اشتباه است.

۲. شخصیت رهبران قیام

بیشتر قیام‌های سیاسی-اجتماعی تاریخ با رهبرانشان شناخته می‌شوند تا جایی‌که شخصیت و رفتار آنها تا حد زیادی می‌تواند میزان مشروعیت قیامشان را روشن سازد. رهبر توابعین سلیمان بن صرد خزاعی بود که همراه ۴ تن از بزرگان شیعه علم قیام علیه امویان را برافراشت. سلیمان از صحابه پیامبر و امیرالمؤمنین بود و امام را در جمل و صفین یاری کرده بود. او به امام حسین (علیه السلام) نامه نوشته بود ولی با او همراه نشده بود (ابن سعد، ۲۱۹/۴). سلیمان پس از واقعه عاشورا به اهمال‌کاری خود اعتراف و اظهار پشیمانی کرد (طبری، ۵۵۴/۵؛ ابن‌اثیر، ۱۶۰/۴). ثبات‌قدم و جان‌فشانی سلیمان در عین‌الورده، نشان داد وی در ادعای خود صادق بود.

سلیمان در بیان علت قیامش به قرآن استناد می‌کرد و بر اجتهاد خود از تفسیر آیه «فَاَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ» (بقره/۵۴) تکیه داشت (طبری، ۵۵۴/۵؛ ابن‌اثیر، ۱۶۱/۴). او توانست پیروانش را ترغیب کند تا منافع شخصی خود را به‌نفع آرمانی مشترک تعالی بخشند (کرم‌الهی، ۱۱۷). توابعین سلیمان را به قائد و پیر شیعه، یار پیامبر، صاحب سابقه و عمل، دلیر، ثابت‌قدم، دین‌دار، دوراندیش و مورد اطمینان توصیف کرده‌اند (طبری، ۵۵۳/۵؛ ابن‌اثیر، ۱۶۰/۴).

شواهدی بر رشادت و جنگاوری سلیمان وجود دارد، اما مختار شخصیت جنگی وی را نکوهید و او را برای رهبری نظامی، سالخورده و ناتوان دانست که فقط قیام کرد و خود و یارانش را به کشتن داد! زیرا از جنگ بصیرت و اطلاعاتی ندارد (طبری، ۵۶۱/۵ و ۵۸۰). از این‌رو عده‌ای از شیعیان از سلیمان جدا شده، کم‌تجربگی وی در جنگ را دلیل آورده و وی را متهم به خودکشی کردند (ابن‌اثیر، ۳۶۳/۴). مختار در عین

حال پس از پایان قیام، - شاید برای جلب نظر افراد باقیمانده- کار آنها را ستود و گفت: «...سلیمان تکلیف خود را انجام داد و خداوند روحش را با ارواح پیامبران... قرین کرد؛ اگرچه کسی نبود که با او پیروز شوید...» (طبری، ۶۰۶/۵).

ابن سعد (۲۱۹/۴) در بیان عدم همراهی سلیمان با سیدالشهداء، او را مردی بسیار شکاک معرفی کرد که در کارها بسیار درنگ می کرد؛ از این رو اظهار ندامت، مقاومت و شهادت سلیمان می تواند جبران کننده این ضعف باشد. نقل برخی اخبار دیگر در مذمت سلیمان از عدم یاری امام علی (علیه السلام) در جنگ جمل و مذل المومنین نامیدن امام حسن (علیه السلام) پس از جریان صلح در تاریخ نقل شده است؛ البته محققان به سبب ضعف سند و شواهد دیگر تاریخی، این روایات را مردود دانسته اند (چنارانی، ۳۹-۴۸). سلیمان سرانجام در عین الورد به دست یزید بن حصین در ۹۳ سالگی کشته شد (ابن سعد، ۲۲۰/۴).

مسیب بن نجبه فزاری از دیگر رهبران توابین نیز از یاران علی (علیه السلام) بود. او چهره محبوب و صاحب فضلی داشت (طبری، ۵۵۲/۵، ۵۹۳)؛ تاجایی که وی را نیز شایسته رهبری می دانستند. مسیب اولین سخنان را در ترسیم خط فکری توابین و هدف انتقام یا شهادت در خانه سلیمان آغاز و در کلامش به قرآن و روایت احتجاج کرد (همان، ۵۵۳/۵؛ ابن اثیر، ۱۵۹/۴). عبدالله بن وال تیمی از دیگر فرماندهان توابین، از جمله فقیهان عراق، اهل روزه و نماز بسیار و صاحب فتوا بود (طبری، ۶۰۲/۵). در کنار این سه نفر، عبدالله بن سعد ازدی و رفاعه بن شداد بجلی نیز حضور داشتند (طبری، ۵۵۲/۵؛ مسعودی، مروج الذهب، ۹۳/۳). به نوشته مورخان، این پنج تن، از بهترین پیروان امیرالمؤمنین بوده اند (طبری، ۵۵۲/۵؛ ابن اثیر، ۱۵۹/۴). اینان در قیام سیدالشهداء با اهمال و خطا مواجه شدند اما شرایطشان در آن زمان به خوبی مشخص نیست؛ به علاوه تجربه ناشی از ویژگی سنی آنان که بیش از ۶۰ سال سن داشتند و سابقه جنگ در کنار امام علی (علیه السلام) و همچنین اظهار ندامت ایشان از رفتارشان که با بذل جان خود، در مقام عمل نیز به اثبات رساندند، می تواند نشان گر شایستگی نسبی ایشان برای خونخواهی سیدالشهداء باشد؛ به ویژه که هیچ نقلی از امام سجاد (علیه السلام) و سایر ائمه در مذمت این

افراد در تاریخ ثبت نشده است.

۳. نیروی انسانی قیام

فعالیت چهار ساله توابین از سال ۶۱ با دعوت پنهانی و علنی از مردم عراق با محوریت کوفه آغاز شد. انتظار می‌رفت حدود ۱۶۰۰۰ نفر در این جنگ توابین را همراهی کنند؛ اما در نهایت ۴۰۰۰ نفر سلیمان را همراهی کردند. در چرایی ریزش سپاه توابین به نظر می‌رسد:

۱. طبق گزارش‌ها، ۲۰۰۰ نفر از توابین تحت تأثیر دعوت مختار به دلیل کفایت نظامی بیشتر وی نسبت به رهبران سالخورده توابین (طبری، ۵۵۳/۵؛ ابن‌اثیر، ۱۵۹/۴) و نیز اجازه رسمی مختار از ابن‌حنفیه، جذب وی شدند (یعقوبی، ۲۵۹/۲).

۲. اخراج حاکمان اموی عراق و امارت عبدالله بن زبیر (طبری، ۵۶۰/۵) طبعاً باعث کاهش انگیزه عده‌ای شد که در کنار انتقام، به اهداف مادی نیز می‌اندیشیدند و در طلب سلب قدرت مرکزی شام بودند. چه‌بسا افرادی، در انتقام از امویان، دست برتر را در آستین زیریان می‌دیدند.

۳. شاید هدف بسیاری از هم‌پیمانان توابین، انتقام از شخص یزید (عامل اصلی جریان عاشورا) بود؛ در حالی که جنگ، بعد از مرگ او اتفاق افتاد. به‌علاوه گذر زمان نیز در این روند نزولی تأثیرگذار بود.

۴. این ریزش، می‌تواند معلول شخصیت سیاسی بی‌ثبات و منفعت‌محور ساکنان عراق (کوفه) باشد. امری که سابقه آن در بیعت مردم کوفه با مسلم بن عقیل و حتی قبل از آن در اهمال یاری امیرالمؤمنین و امام حسن علیه‌السلام در مقابل معاویه وجود داشت.

چه‌بسا همین عامل اخیر، مانع اعتماد امام سجاد علیه‌السلام به توابین شده بود؛ چنان‌که امام در اسارت پس از دعوت کوفیان از ایشان برای انتقام فرمود: «هرگز، هرگز (به شما اعتماد نخواهم کرد)... آیا می‌خواهید همان جفا و پیمان‌شکنی که با پدرانم داشتید، دوباره درباره من روا دارید؟... نه به یاری ما بیایید و نه به دشمنی و ستیز ما برخیزید» (طبرسی، احمد، ۳۰۶/۲؛ ابن‌شهر آشوب، ۱۱۵/۴).

با این همه توجه به دو نکته اظهار نظر قطعی در این باره را با چالش مواجه می‌کند: اول اینکه توابین به رغم کمبود نیرو، در مقام عمل، با مقاومت سرسختانه و شهادتشان نشان دادند در یاری اهل بیت با ثبات تر از کوفیان سابق هستند و دوم اینکه از امام سجاد علیه السلام با وجود توبیخ کوفیان، کلامی در نهی یا تقبیح حرکت توابین نقل نشده است. لازم به ذکر است که قیام توابین یک حرکت نسنجیده سریع نبود و چهار سال به طول انجامید.

۴. تشکیلات، راهبرد و زمان قیام

سازمان دهی توابین از سال ۶۱ در خانه سلیمان آغاز و خط فکری، اهداف و رهبران جنبش مشخص شد. با تشکیل هسته رهبری، روند تبلیغات، یارگیری و آمادگی نظامی، سه سال به طول انجامید و توابین به دنبال موقعیتی مناسب جهت علنی کردن قیام خود ماندند. این موقعیت را مرگ یزید و ضعف امویان در تسلط بر کوفه فراهم کرد. بدین ترتیب نهضت توابین صرفاً حرکتی سریع و احساسی نبود بلکه از ابتدا سازمانی نسبتاً منظم و حساب شده داشت که توانست شیعیان را برای انتقام جلب کند (بیضون، ۶۶). تا اجتماع توابین در نخیله، روند قیام منطقی به نظر می‌رسد. اما از نخیله به بعد، جنبش، به نوعی صبغه انتحاری گرفت که دلیل اصلی آن، اتکا به نیروی انسانی ۴۰۰۰ نفری در برابر لشکر ۳۰۰۰۰ نفری امویان بود. در این باره سلیمان می‌توانست بعد از مواجهه با کاهش نیروها، با تأخیر موقتی جنگ، همکاری افرادی چون مختار، حاکم زبیری کوفه و سایرین را در انتقام از امویان جلب کند. اما به نوعی آخرت‌گرایی و اولویت نهادن به توفیقات دنیوی این نبرد، توابین را بیش از هر چیز به نبرد انتقام‌جویانه تا شهادت سوق می‌داد. برخی صاحب نظران همین نگرش را از مهم‌ترین عوامل عدم توفیق توابین در جذب نیروی انسانی لازم و کاهش پیروانشان دانسته‌اند (مدرسی، ۶۹-۷۲).

در مجموع حرکت توابین از نظر اهداف، حرکتی در جهت پیشبرد مقاصد مذهبی به‌شمار می‌آمد و به رغم ناکامی در برخی اهدافش، آثار و نتایج مثبت این حرکت قابل توجه بود؛ از این رو می‌توانست مورد رضایت امام باشد. تنها دو نکته است که تردیدها

را در عدم رضایت امام به این جنبش کاملاً رفع نمی‌کند: یکی قابل اعتماد نبودن کوفیان با توجه به سوابقشان و دیگری آخرت‌گرایی افراطی توابین که بعد از نخیله با وجود عدم همراهی بیشتر هم‌پیمانان و وجود راه‌هایی دیگر در جلب نیروی کافی، از مقاومت در برابر سپاه قدرتمند شام دست نکشیده و در خون‌خواهی سیدالشهداء شتاب کردند.

فرضیه سوم: رضایت حضرت به قیام توابین به‌رغم کنارگیری شخصی

بررسی فرضیه رضایت امام سجاد (علیه السلام) به قیام توابین با توجه به عدم صراحت گزارش‌های تاریخی، مشکل به‌نظر می‌رسد. در واقع سکوت حضرت را به دو شکل می‌توان تفسیر کرد: ۱- سکوت به معنای عدم تأیید و عدم رضایت. این تفسیر به دو دلیل دور از ذهن می‌نماید: اول اینکه عقلاً، طبق قاعده تقریر، سکوت معصوم در قبال رفتار افراد را بیشتر نشانه رضایت به آن عمل می‌دانند تا رد آن؛ به‌ویژه اگر این رفتار، بروز و تأثیر اجتماعی داشته باشد. دوم اینکه حضرت برای تأیید نکردن قیام توابین دلیل موجهی مثل تقیه داشته‌اند در حالی که این دلیل برای رد آن وجود ندارد. فرض اینکه نهی از قیام خطر جانی برای امام داشته باشد نیز با توجه به تشیع قیام‌کنندگان و محبتی که نسبت به بنی‌هاشم داشتند بسیار بعید به‌نظر می‌رسد. به‌علاوه، در کلام هیچ‌یک از امامان بعدی نیز نکوهشی بر این قیام ثبت نشده است. ۲- سکوت به معنای عدم رد. با توجه به دو دلیل ذکر شده بالا، این شکل منطقی‌تر به‌نظر می‌رسد. البته رد نکردن این حرکت از سوی امام نهایتاً می‌تواند متضمن رضایت ایشان به کلیت این نوع جنبش‌ها باشد، نه پذیرش همه جزئیات آن. به عبارت دیگر پذیرش رضایت حضرت به این قیام‌ها، باب نقد جزئیات عملکرد قیام‌کنندگان را نمی‌بندد.

با این همه فرضیه رضایت صحیح‌تر به‌نظر می‌رسد: اولاً اگرچه حضرت در جریان قیام توابین، در کوفه نبودند، اما گستردگی این حرکت آن‌قدر بود که اخبار آن در حجاز بر سر زبان‌ها بیفتد. همچنین حضرت در این مدت بارها به عراق سفر کردند (عبدالکریم بن طاووس، ۴۳) و به اقتضای جایگاه امامت شیعیان، از اخبار آگاهی داشتند. ثانیاً در صورت ناروایی چنین قیامی قطعاً وظیفه امام بر نهی از آن بود زیرا این قیام

منتسب به شیعیان بود و می‌توانست مورد الگوگیری سایرین قرار گیرد. ثالثاً طبق گزارشی اجازه باواسطه امام سجاد علیه السلام برای قیام علیه امویان صادر شده بود. در نقلی که البته در منابع متقدم‌تر یافت نمی‌شود، حضرت به عمویشان محمد بن حنفیه فرمود: «هرکس که از ما اهل بیت جانب‌داری کند بر مردم واجب است او را یاری دهند و من مسئولیت این کار را بر عهده تو نهادم؛ پس آنچه می‌خواهی انجام بده» (ابن‌نما، ۹۷؛ مجلسی، ۳۶۵/۴۵). گویا حمایت محمد از قیام مختار در راستای همین تجویز بود. رابعاً عرصه برای فعالیت مستقیم سیاسی امامان بعد از شهادت سیدالشهداء چندان باز نبود و اگر جنبش‌های سیاسی شیعیان از طرف ایشان رد می‌شد، چه‌بسا اندیشه سیاسی شیعه به ورطه نابودی کشیده می‌شد. به عبارت دیگر استمرار انقلاب‌های شیعی بعد از شهادت سیدالشهداء می‌توانست روحیه سیاسی تشیع را تثبیت و تقویت کند و تضمینی بر بقای فعالیت سیاسی این مکتب باشد. در حالی که شرایط برای دخالت خود امامان در این حرکت‌ها فراهم نبود و در واقع ایشان از نظر سیاسی فاصله‌ای معقول و منطقی را از خط شیعیان خود ایجاد کرده بود. فاصله‌ای که با توجه به دو هدف انجام گرفت که در ادامه به اجمال بررسی می‌شود. روایتی از امام زین‌العابدین علیه السلام می‌تواند ناظر به همین مسئله باشد: «... بر شیعیان ما چیزهایی واجب است که بر ما واجب نیست... خدا ایشان را امر کرده که از برخی امور سؤال کنند ولی بر ما پاسخ‌دادن به آن واجب نیست. اگر خواستیم پاسخ می‌دهیم و اگر خواستیم سکوت می‌کنیم» (صفار، ۳۸؛ کلینی، ۲۱۲/۱).

عوامل سکوت امام در قبال قیام توابعین

۱. تقیه

عصر امامت زین‌العابدین علیه السلام خصوصاً سال‌های ابتدایی پس از اسارت را باید «عصر تقیه» نامید. امامت ایشان از دهم عاشورای سال ۶۱، دقیقاً در روزی آغاز شد که حکومت وقت، علناً امامی از سلسله اهل بیت را به ظالمانه‌ترین شکل به شهادت رساند. عصری که حاکمانش به مردم مانند درندگان نسبت به گوسفندان ظلم می‌کردند (ابن‌بابویه، *الخصال*، ۳۸۸/۱-۳۸۹) و بنی‌هاشم را دشمن جدی قدرت خود می‌دانستند. اوج این عداوت در ماجرای عاشورا نمایان شد. دشمنی آل مروان نیز مثل آل ابوسفیان در

تاریخ مشهود است. مروان بن حکم، کسی است که به حاکم مکه هنگام گرفتن بیعت برای یزید پیشنهاد کشتن حسین بن علی (علیه السلام) را داده بود (خلیفه بن خیاط، ۱۴۴). این روایت امام، گویای شرایط سخت اهل بیت در آن دوره است: «روزگار را به گونه‌ای می‌گذرانیم که در میان قوم خود، چون بنی‌اسرائیل در میان آل فرعون هستیم؛ فرزندانمان را می‌کشند و زنان را به کنیزی می‌برند...» (ابن سعد، ۱۷۰/۵؛ طبری، ۶۳۱/۱۱؛ ابن عساکر، ۳۹۶/۴۱؛ طبرسی، فضل، ۳۱۱/۲).

با این شرایط تقیه امام ضرورت می‌یابد؛ به‌ویژه که در ابتدای امامتشان پیروان چندانی نداشتند تا حدی که منابع، تعداد یاران واقعی حضرت را در آن زمان، سه یا پنج نفر معرفی کرده‌اند (کشی، ۱۱۵؛ مفید، الاختصاص، ۶۴، ۲۰۵). شواهد نشان می‌دهد امام در سال‌های ابتدایی همان اندازه که میان برخی از مردم ناشناخته بود (نک. ابن سعد، ۱۶۳/۵)، به‌خاطر سخنانشان در دوره اسارت، برای امویان به‌خوبی شناخته شده بودند. قربت امام با سیدالشهداء و رسول‌الله در سخنان ایشان با یزید و عمالش بروز کرد. انتظار و توقع انتقام‌گیری حضرت با استفاده از این ظرفیت و جذب نیروی انسانی لازم، امویان را نسبت به حضرت حساس می‌کرد؛ از این‌رو امام برای دفع خطر امویان و حفظ سلسله امامت، چاره‌ای جز تقیه نداشتند. بر این اساس حضرت برای ترویج تقیه در میان شیعیان (برای نمونه نک. کلینی، ۲۲۱/۲-۲۲۲؛ حرعاملی، ۱۴/۲۷) و ناروایی نهی از منکر در شرایط ترس از ظالمان (ابن سعد، ۱۶۵/۵؛ ابن‌کثیر، ۱۱۵/۹؛ اربلی، ۶۴۶/۲) اشارات بسیاری دارد که ناظر بر شرایط خاص آن دوره است.

شواهد تاریخی دیگر نیز شدت اعمال این سیاست امام را تأیید می‌کند. کناره‌گیری نسبی از جامعه و تأکید بر تربیت عبد نه یک رویه سلیقه‌ای بلکه یک استراتژی تبلیغی در راستای اجرای سیاست تقیه بود. ایشان عموماً برده‌ها را پس از یک سال (امین عاملی، ۶۳۰/۱) و در ماه رمضان (ابن‌طاووس، الاقبال، ۴۴۳/۱-۴۴۴) در حالی که آشنای به دین و قرآن شده بودند (ابن‌منظور، ۲۴۰/۱۷؛ مغربی، ۲۶۰/۳؛ ابن‌کثیر، ۱۰۷/۹) آزاد می‌کردند. یک گزارش، این کناره‌گیری را بسیار جدی‌تر نشان می‌دهد. طبق روایت امام باقر (علیه السلام)، «پدرم سال‌ها در بادیه به‌سر برد چون نمی‌خواست با مردم درآمیزد...»

(ابن طاووس، الاقبال، ۲/۲۷۳؛ عبدالکریم بن طاووس، ۴۳). به گفته محققان، امام با کناره گیری خود در این چند سال، خون خود و باقی اهل بیت را حفظ کرد و آنها را از شر آن حکومت سیاه نجات داد (قرشی، ۱۵/۱۲۲).

شاهدی قطعی و یقینی بر محوریت رأی و نظر امام به عنوان رهبر سیاسی یا معنوی بنی هاشم تا سال ۸۱ و وفات محمد بن حنفیه وجود ندارد. در دهه شصت ابن حنفیه به عنوان رهبر بنی هاشم شناخته می شد. در واقع مهجوریت امام، یکی از آثار تقیه ایشان و از شواهد طبیعی دوره ای بود که عده ای، از آن، به «امامت پنهان» تعبیر کرده اند (مسعودی، اثبات الوصیه، ۱۶۸، ۱۷۱؛ ابن عبد الوهاب، ۷۰)؛ تا جایی که برخی از پیروان خاص حضرت مثل ابو خالد کابلی نیز در ابتدای امامت ایشان تابع ابن حنفیه بودند (طبرسی، فضل، ۱/۴۸۶).

در این میان، فقط روشنگری های امام در کوفه (طبرسی، احمد، ۲/۳۰۵-۳۰۶؛ ابن طاووس، اللهوف، ۱۵۷-۱۵۸) و شام (قمی، علی، ۲/۳۵۲؛ خوارزمی، ۲/۷۸) است که شائبه رعایت تقیه از سوی امام را از ذهن دور می کند. حکمت اختلاف سیره امام در دوره اسارت، در دو امر نهفته است: یکی اهمیت تبلیغ فرهنگ عاشورا است که فصلی استثنایی در سیره حضرت ایجاد کرد (خامنه ای، ۱۶) و دیگری حاشیه امنیتی که به سبب جو سیاسی ضداموی در بین مردم ایجاد شده بود. جوی که حتی یزید را مجاب به تغییر موضع و فریب مردم کرد: «خدا لعنت کند پسر مرجانه را! بدان که به خدا سوگند اگر من با پدرت برخورد می کردم... می کوشیدم از مرگ او پیشگیری کنم...» (طبری، ۵/۴۶۲؛ مفید، الارشاد، ۲/۱۲۲). یزید بنابر نقلی در نهایت به عملی کردن خواسته های امام تن داد (ابن طاووس، اللهوف، ۱۹۵).

اجرای سیاست تقیه باعث تغییر دیدگاه امویان نسبت به امام و حفظ سلسله امامت شد. مسلم بن عقبه ایشان را به «هذا الخير الذي لا شر فيه» (مفید، الارشاد، ۲/۱۵۲؛ اربلی، ۲/۶۳۲-۶۳۳) توصیف کرد. عبدالملک نیز حجاج را طی نامه ای از تعدی به جان بنی هاشم نهی کرد. زُهری محدث نیز در مقابل پرسش عبدالملک گزارش داد: «لیس علی بن الحسین حیث تَظُن انه مشغول بنفسه» (ابن شهر آشوب، ۴/۱۳۲).

علامه شعرانی درباره سکوت امام و عدم استفتاء توابین از امام می‌گوید: «امام زین‌العابدین علیه السلام از مردم کناره کرده بود و حال او مانند حال امام زمان علیه السلام بود به عهد ما، و چنان‌که در احکام ضروریه در زمان ما نمی‌توان منتظر ظهور آن حضرت شد... همچنین اصحاب سلیمان دانسته بودند تکلیف آنها مجاهدت است و توبه آنها به کشتن قاتلین سیدالشهداء هرچند امام صلاح خویش در اقدام نمی‌دید اما نهی نفرموده بود» (قمی، عباس، ۵۳۴).

۲. تغییر اولویت امامان شیعه از مبارزه سیاسی به مرجعیت علمی و کار فرهنگی

نیمه دوم قرن اول هجری با وفات بیشتر صحابه، تأثیرات منع کتابت حدیث، تشدید درگیری‌های سیاسی و رواج فساد و دنیاگرایی مسلمانان فضایی از رکود علمی و عملی نسبت به گزاره‌های دینی ایجاد شد تا جایی‌که بسیاری از مردم احکام خود را نمی‌دانستند. امام زین‌العابدین علیه السلام در فراز نهم از دعای عید قربان و جمعه، در تبیین اوضاع زمانه خویش می‌فرمایند: «خدایا! ... احکامت دگرگون و کتابت به یک سو افتاده و فرایض تو از روش (و تشریعت) منحرف و سنت‌های پیامبرت متروک مانده است» (امام سجاد، ۲۳۷-۲۳۸). برخی در این باره گفته‌اند: «در عصر امام سجاد علیه السلام حتی بنی‌هاشم نماز خواندن را نمی‌دانستند و از اصول حج و دیگر دستورات دینی جز آنچه از سایرین شنیده بودند بی‌خبر بودند» (کاظمی، ۶۷؛ حسینی عاملی، ۸۴/۱). زهری از انس بن مالک نقل می‌کند: «از همه آنچه از اسلام فراگرفتم، تنها نماز مانده بود که به آن دل‌خوش بودم، و اکنون آن نیز از بین رفته است» (قرطبی، ۱۲۲۱/۲). حسن بصری نیز می‌گفت: «اگر اصحاب پیامبر بر شما وارد شوند، جز قبله شما را به رسمیت نمی‌شناسند» (همان، ۱۲۲۲).

این مطالب نشان می‌دهد عصر امام زین‌العابدین علیه السلام از اسلام و معنویت پوسته‌ای مانده بود (مدرسی، ۵۸-۶۲)؛ از این رو اولویت حضرت بر احیای دوباره دین و جهاد علمی و فرهنگی قرار گرفت. در واقع امام سجاد علیه السلام کار خود را در پیشبرد اسلام، به‌نوعی از صفر شروع کرد چنان‌که برخی محققان، امام را زنده‌کننده اسلام (باعث

الاسلام من جدید) معرفی کرده‌اند (عاملی، ۷۷/۱).

خلاصه این که سیاست تقیه و مدارا با حاکمیت ابزاری برای حرکت امامان شیعه به سمت اولویت تحصیل جایگاه مرجعیت علمی جامعه اسلامی شد. زمینه‌سازی این مهم، توسط امام سجاد علیه السلام آغاز و در عصر امامت امام صادق علیه السلام به اوج خود رسید (نک. اسد حیدر، ۱۰۳/۱-۱۰۴). در راستای همین هدف، حضرت با سخنان خود سعی کرد باور به امامت را بین شیعیان بیش از پیش از بُعد حاکمیت سیاسی به کارکرد مرجعیت علمی متمایل کند. ایشان با ابراز اینکه امام کسی است که به طاعت خدا دعوت کند (ابن حاتم، ۸۰۶)، در تعریف شیعه فرمود: «شیعیان عالم به علم ما و پیرو ما هستند» (التفسیر، ۶۲۱).

این هدف تا اندازه زیادی حاصل شد چنان‌چه می‌بینیم در اوایل امامت زین‌العابدین علیه السلام بسیاری از علمای عصر، ایشان را نمی‌شناختند اما در ادامه حتی فقها و محدثان اهل سنت نیز به فضل علمی امام نسبت به سایرین اعتراف کردند (نک. حلاجی، ص ۱۴۳-۱۶۶). به نظر می‌رسد بعد از قیام عاشورا از نظر فعالیت مستقیم سیاسی فاصله‌ای بین امامان و شیعیان ایجاد شد. خصوصاً با توجه به این نکته که شیعه به حدی از بلوغ سیاسی رسیده بود و خون سیدالشهداء تضمینی بود بر بقای روحیه سیاسی در میان آنها. از این رو ائمه بعد از تثبیت مکتب عاشورا در میان شیعیان تا زمان قیام امام زمان علیه السلام بسیاری از قیام‌های شیعی را حمایت زبانی نکرده و مسکوت گذاشتند و به تعبیری شیعیان را در این کار به حال خود رها کردند. ایشان در واقع با این سکوت، سه هدف را دنبال می‌کردند: یکی حفظ سلسله امامت، دوم باقی ماندن روحیه سیاسی شیعیان، حقانیت اهل بیت و تثبیت عقیده مهدویت و سوم تثبیت مرجعیت علمی امامان و تدوین میراث روایی غنی برای رفع نیازهای عصر غیبت.

اهل بیت از زمان امام سجاد علیه السلام به جای حمایت از قیام‌های شیعی و فعالیت مستقیم سیاسی، با تزریق اندیشه مهدویت و معرفی امام منتظر اندیشه سیاسی شیعی را ارتقا بخشیده و بارها مهدی قائم را در روایات خود معرفی و به ظهورشان وعده دادند (نک. دشتی، ۱۵۶/۱، ۲۰۰، ۷۳۲-۷۴۳).

نتیجه

عدم تأیید قیام‌های زمان توسط امام سجاد علیه السلام عوامل درونی و بیرونی بسیاری داشت و این رویکرد باتوجه به سیره حضرت در زنده نگاه داشتن یاد عاشورا نمی‌تواند نظر منفی حضرت به هر گونه مبارزه نظامی را اثبات کند. طبعاً این روایات قابل تقیید هستند. در بررسی موضع حضرت با قیام توابین گزارش‌های تاریخی حاکی از بطلان فرضیه «تأیید» و «همراهی» است؛ اما این گزارش‌ها درباره فرض «رضایت امام» ساکت‌اند. اینکه «سکوت امام» نشانه عدم تأیید است یا عدم رد، تحلیل فقهی - تاریخی مسئله عدم رد را تأیید می‌کند. این رویه حضرت می‌تواند مصداق تقریر ایشان بر انتقام خون پدر باشد که البته بر رضایت بر کلیت این حرکت سیاسی صحنه می‌گذارد نه در جزئیات. از طرف دیگر عدم تأیید صریح حضرت نسبت به قیام توابین می‌تواند دلیل درونی و ناظر به عدم شایستگی توابین داشته باشد. دو نکته مهم در این باره یکی اعتماد و تکیه بر تعهد مردم کوفه است و دیگری عملکرد انتحارگونه رهبران قیام بعد از اجتماع نخیله. هرچند ائمه برای بقای روحیه سیاسی شیعه اصل این قیام‌ها را رد و تقبیح نکردند. سکوت حضرت در قبال این قیام‌ها به دو هدف «حفظ سلسله امامت» و «اولویت دادن به کار علمی و فرهنگی در جامعه» انجام گرفت که نیاز به بستری داشت تا امویان از جانب اهل بیت تهدیدی احساس نکنند. از این رو حضرت با طرح اندیشه مهدویت و موکول کردن مبارزه مستقیم سیاسی ائمه به امام منتظر و با اتخاذ رویه‌ای به ظاهر مسالمت‌آمیز توانست راه اهل بیت را در مسیر رسیدن به مرجعیت علمی و اخلاقی جامعه هموار سازد. امری که در زمان امامین صادقین علیه السلام به اوج رسید.

منابع

- قرآن کریم.
- ابن اثیر جزری، علی بن ابی‌الکرم، الكامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ ش.
- ابن‌اعثم، ابومحمد احمد، الفتوح، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۱۱.
- ابن بابویه قمی، محمد بن علی، الخصال، قم، جامعه مدرّسین، ۱۳۶۲ ش.
- _____، کمال الدین و تمام النعمة، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۵.
- _____، من لایحضره الفقیه، قم، جامعه مدرّسین، ۱۴۱۳.
- ابن حاتم، یوسف بن حاتم شامی، الدر النظیم، قم، جامعه مدرّسین، ۱۴۲۰.
- ابن‌سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰.
- ابن‌شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، قم، جامعه مدرّسین، ۱۴۰۴.
- ابن‌شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی‌طالب ﷺ، قم، علامه، ۱۳۷۹ ش.
- ابن‌طاووس حسنی، سیدرضی‌الدین، الاقبال بالاعمال الحسنه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸.
- _____، اللهوف علی قتلی الطفوف، تهران، جهان، ۱۳۴۸ ش.
- ابن‌طاووس حسنی، سیدعبدالکریم، فرحه‌الغری فی تعیین قبر امیرالمومنین ﷺ، [بی‌جا]، دائره‌المعارف فقه اسلامی، ۱۴۱۹.
- ابن‌عبد‌الوهاب، حسین، عیون المعجزات، قم، مکتبه‌الداوری، [بی‌تا].
- ابن‌عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵.
- ابن‌کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷.
- ابن‌منظور، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق لابن‌عساکر، دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۸.
- ابن‌نما حلی، ذوب‌النضار فی شرح‌الثار، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۶.
- إربلی، علی بن عیسی، کشف‌الغمه فی معرفه‌الائمة ﷺ، قم، رضی، ۱۴۲۱.
- اسد حیدر، الامام‌الصادق ﷺ و المذاهب الاربعه، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۲۲.
- امام‌سجاد ﷺ، الصحیفه‌السجاده، قم، الهادی، ۱۴۱۸.
- امین‌عاملی، سیدمحسن، اعیان‌الشیعه، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۳.
- بانشی، رحمت‌الله، مناسبات امام‌سجاد ﷺ و محمد بن‌حنفیه، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی امام‌سجاد ﷺ، قم، مجمع جهانی اهل‌بیت ﷺ، ۱۳۹۴ ش.
- بحرانی، سیدهاشم، مدینه‌معاجز الائمة الاثنی عشر، قم، المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳.
- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب‌الاشراف، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷.

- بیضون، ابراهیم، قیام توابعین، ترجمه کریم زمانی، حکمت، ۱۳۵۷ ش.
- تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۲.
- التفسیر المنسوب الی الامام الحسن العسکری علیه السلام، قم، مدرسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۹.
- ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳ ش.
- چنارانی، محمدعلی، قیام توابعین، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳ ش.
- حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، موسسه الالبیت علیه السلام، ۱۴۰۹.
- حسینی استرآبادی، سیدشرف الدین، تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۹.
- حسینی عاملی، جعفر مرتضی، دراسات وبحوث فی التاریخ والاسلام، بیروت، مرکز جواد، ۱۴۱۴.
- حسینی جلالی، سید محمد رضا، جهاد الامام السجاد علیه السلام، [بی جا]، دارالحدیث، ۱۴۱۸.
- حلاجی، سعید، «مرجعیت علمی امام سجاد علیه السلام در میان اهل سنت»، پایان نامه ارشد، راهنما: محمد رضا جباری، گروه تاریخ و تمدن اسلامی، قم، دانشگاه معارف اسلامی، ۱۳۹۴ ش.
- خاتمی، سید احمد، سیمای حماسی امام سجاد علیه السلام، تهران، مطهر، ۱۳۸۰ ش.
- خامنه‌ای، سیدعلی، پژوهشی در زندگی امام سجاد علیه السلام، تهران، حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱ ش.
- خزّاز رازی، علی بن محمد، کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنتی عشر، قم، بیدار، ۱۴۰۱.
- خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵.
- خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین علیه السلام، قم، انوار الهدی، ۱۴۲۳.
- دشتی، محمد، فرهنگ سخنان امام سجاد علیه السلام، قم، موسسه امیرالمومنین علیه السلام، ۱۳۹۵ ش.
- رنجبر، محسن، مواضع سیاسی امام سجاد علیه السلام پس از واقعه کربلا، معرفت، ش ۴۰، فروردین ۱۳۸۰ ش.
- _____، نقش امام سجاد علیه السلام در رهبری شیعه پس از واقعه کربلا، قم، معارف، ۱۳۸۱ ش.
- السویج، سیدحیدر، ثوره التوابعین درسه فی الاسباب و الاهداف و النتائج، لبنان، دارالفیحاء، ۲۰۲۰.
- شریفی، محسن، قیام‌های شیعی (از سال ۶۵ تا ۵۲۰ ه.ق)، قم، زائر، ۱۳۸۹ ش.
- شوشتری، سیدقاضی نورالله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، قم، مکتبه ایه الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۹.
- صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیه السلام، قم، مکتبه ایه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴.
- طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی اهل اللجاج، مشهد، مرتضی، ۱۴۰۳.

- طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، قم، ال البيت للطباعة والنشر، ۱۴۱۷.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، بیروت، دار التراث، ۱۳۸۷ ش.
- قرشی، باقر شریف، موسوعه سیره اهل البيت (علیهم السلام)، قم، دارالمعروف، ۱۴۳۰.
- قرطبی، یوسف بن عبدالبر، جامع بیان العلم وفضله، بیروت، دارالفکر، [بی تا].
- قمی، عباس، نفس المهموم، نجف، المكتبة الحیدریه، [بی تا].
- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، قم، دارالکتاب، ۱۳۶۷ ش.
- قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینایع الموده، قم، اسوه، ۱۴۱۳.
- کاظمی، اسدالله بن اسماعیل، کشف القناع عن حجیه الاجماع، [بی جا، بی نا، بی تا].
- کرم اللهی، ابوذر، قیام های شیعی ماهیت، سبک رهبری و شیوه های جلب اطاعت، قم، شیعه شناسی، ۱۳۹۰ ش.
- کشی، محمد بن عمر، اختیار معرفه الرجال، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار الجامعه لدرر الاخبار الانمه الاطهار (علیهم السلام)، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳.
- محمدجعفری، سیدحسین، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه سید محمدتقی آیت اللهی، تهران، فرهنگ اسلامی، [بی تا].
- مدرسی، محمد تقی، امامان شیعه و جنبش های مکتبی، ترجمه حمیدرضا آذیر، مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۲ ش.
- مسعودی، علی بن حسین، اثبات الوصیه لامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، قم، انصاریان، ۱۴۲۶.
- _____، مروج الذهب و معادن الجواهر، قم، دار الهجره، ۱۴۰۹.
- مفید، محمد، الإختصاص، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳.
- _____، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳.
- مغربی، قاضی نعمان، شرح الأخبار فی فضائل الانمه الاطهار (علیهم السلام)، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۹.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، تهران، صدوق، ۱۳۹۷.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، بیروت، دارصادر، [بی تا].